



شما اینجا هستید: خانه (/index.php) ▶ درس خارج اصول ▶ مباحث حجج ▶ تحلیل ملاک وثوق به صدور
تقریر مباحث حجج (/index.php/تقریرات-خارج-اصول/مباحث-حجج/2019-04-13-20-51) ▶ تحلیل ملاک وثوق به صدور

تحلیل ملاک وثوق به صدور

تحلیل ملاک وثوق به صدور

لذا به مناسبت بحث، ملاک وثوق به صدور را بررسی می‌کنیم زیرا اینگونه نیست که صرف ادعای وثوق به صدور نوعی یا اطمینان شخصی با هر قرینه‌ای سبب حجیت یک روایت شود. باید دقت نمود که آیا قرینه یا قرائن مدعاة برای وثوق به صدور، کبرویاً و صغرویاً ثابت است یا نه؟

برای کارورزی، بعضی از قرائنی که ادعا شده وثوق به صدور می‌آورد را بررسی می‌کنیم. بعد بعض شبها و اشکالات را نسبت به حجیت خبر ثقه مطرح و نقد می‌کنیم.

[1]. جلسه 36، مسلسل 728، سه‌شنبه، 97.09.13.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

گفتیم قبول داریم اگر خبری وثاقت سندی رواش احراز نشد ممکن است از راه وثوق به صدور و اطمینان نوعی یا شخصی به صدور یک روایت از معصوم، اعتبار آن حدیث را ثابت کنیم، فقط گفتیم باید در ملاکات این وثوق به صدور صغرویا و کبرویا دقت کرد و بعض امارات و قرائن که ادعا شده وثوق به صدور می‌آورد آیا دلیلیت و قرینیت دارد یا نه. به چند مورد اشاره می‌کنیم:

مورد اول: شهرت عملیه

از قرائنی که جمعی از اصولیان و فقهاء ادعا میکنند که موجب وثوق به صدور است شهرت عملیه است اگر مشهور فقهاء به روایتی که سندش ضعیف یا رواش مجهول یا روایت مرسل بود و وثاقت روات را نداشت اگر مشهور بر طبق آن عمل کرده و فتوا داده باشند موجب اطمینان به صدور می‌شود. بحث شهرت را در مباحث سال گذشته به تفصیل بررسی کردیم، أدله کسانی که قائل بودند شهرت موجب وثوق به صدور نمی‌شود را ذکر و نقد کردیم که مرحوم خوئی و بعض تلامذه شان معتقدند عمل مشهور موجب وثوق به صدور نمی‌شود. ما گفتیم طبق یک مضابطه خاص شهرت عملیه قدمائیه میتواند موجب وثوق به صدور شود چنانکه جمع کثیری مانند شیخ انصاری، مرحوم آخوند، محقق اصفهانی، مرحوم امام و جمعی از فقهاء هم قائل اند، اما نکته مهم این است که شهرت باید احراز شود تا اطمینان و وثوق پیدا شود. مثال می‌زنیم تا اهمیت مطلب روشن شود.

مثال اول: حدیث علی الید ما أخذت حتی تؤدی.

مستند ضمان در قاعده معروف و پرکاربرد چیست؟ بعضی از فقهاء مانند مرحوم خوئی ضمان ید را به حکم سیره عقلاء اثبات می‌کنند در نتیجه کاربردش بسیار محدود شده و دلیل لبی است که قدر متیقن دارد. جمعی از فقهاء دلیل لفظی و حدیث نبوی علی الید ما أخذ حتی تؤدی را مستند این قاعده می‌دانند که در سالهای دور ضمن مباحث اجاره بحث کردیم اما به اختصار اشاره می‌کنیم. این حدیث فقط در

مجاميع حديثی اهل سنت آمده مانند سنن بیہقی و سنن ابی داود سجستانی راوی حدیث هم سمره بن جندب است عن النبی انه قال علی الید ما أخذت حتی تؤدی، اهل سنت هم بعضشان در سند ارسال قائل اند بعضی تصحیح میکنند، با وجود چنین آدمی معلوم است کہ سند معتبر نیست.

مرحوم نراقی در عوائد الأيام عائدة 33 صفحه 315 می‌فرماید: أنَّ اشتهارها بین الأصحاب، و تداولها فی کتبهم، و تلقیهم لها بالقبول، و استدلالهم بها فی موارد عديدة، یجبر ضعفها، و یکفی عن مؤنة البحث عن سندها.

مرحوم مراغی صاحب عناوین در ج 2 ص 416 می‌فرماید: الخبر النبوی المنجبر بالشهرة، المتلقى بالقبول عند العامة و الخاصة بحيث یغنی عن ملاحظة سنده و صحته، بل هو ملحق بالقطعیات فی الصدور.

همچنین مرحوم وحید بهبانی و دیگران.

در مقابل اینان مرحوم امام که شهرت متقدمین را جابر ضعف سند میدانند در کتاب البیع [3] ج 1 ص 247 بحث مفصلي دارند که آیا قدماء طبق این روایت عمل کرده‌اند و شهرت عملیه ثابت است یا نه، به چند نکته اشاره می‌کنند:

نکته اول: می‌فرماید: الظاهر من السید علم الهدی، و شیخ الطائفة، و السید ابن زهرة (قدس سرهم) هو إیراده رواية و احتجاجاً علی العامة، لا استناداً إلیه للحکم. لذا مرحوم امام می‌فرماید در عبارتشان آمده و یحتج علی المخالف بقوله علی الید ما أخذت حتی تؤدی.

نکته دوم: در کتب بعض قدماء مانند مقنعه و هدایه بالخیر المراسم الوسيله نکت النهایة استناد به این حدیث نیست.

نکته سوم: مرحوم امام مقداری متزلزل میشوند و می‌گویند کتب ابن ادریس را که نگاه میکنیم در مواردی ابن ادریس به این حدیث تمسک کرده و فتوا داده با اینکه به خبر ثقه عمل نمیکند. در بعض موارد مانند کتاب الغصب می‌گویند و یحتج علی المخالف بقوله علی الید این معلوم میشود دلیل را اسکاتی میداند اما نسبت به ابن ادریس می‌فرماید مرددیم که بالأخره عمل کرده یا به عنوان دلیل اسکاتی مطرح کرده است.

نکته چهارم: لم أرَ إلی الآن فیما عندی من کتب العلّامة تمسکه به لإثبات حکم.

لذا می‌فرماید قبل عصر شیخ طوسی خبر به عنوان احتجاج بر عامه قبول میشود نه قبول خبر بعد شیخ طوسی فی الجملة استدلال شده اما علامه استدلال نمیکند و بعدها جزء مشهورات شده و شهرت در عصر متأخر فائده ندارد و در انتها تردید دارند یک جا می‌گویند شهرت قدمائیه ثابت نیست از طرفی بعضی که بعد شیخ طوسی استدلال کرده اند اهل ورع اند شاید فتوای قدما را دیده اند عمل کرده اند بالأخره بعد از تحریر می‌گویند: فتدبر لعل الله یحدث بعد ذلک شیئا. [4]

در گذشته نسبت به مطالب مرحوم امام چند ملاحظه بیان کردیم و نتیجه گرفتیم وثوق به صدور این حدیث برای ما تمام است. خلاصه نکات این است:

نکته اول: قبل از شیخ طوسی تمسک به این حدیث و إفتاء بر اساس آن وجود داشته علامه در جایی تمسک ابن جنید را به حدیث نقل میکند. نسبت به ابن زهره و ابن ادریس که مرحوم امام می‌فرماید این آقایان یحتج علی المخالف بقوله علی الید تمسک میکنند و این دلیل اسکاتی است ما گفتیم با بررسی کلمات ابن زهره و ابن ادریس میبینیم دو اصطلاح دارند گاهی می‌گویند یحتج علی المخالف بما رووا یا بما روی عن طریقهم که در این صورت معلوم میشود حدیث را قبول ندارند. اینجا معلوم است خودشان قبول ندارند اما اگر بفرمایند و یحتج علی المخالف بقوله صلی الله علیه و آله و سلم معلوم میشود حدیث را هم ابن زهره قبول دارد هم مخالفین و قرائنی از کلمات ابن زهره و ابن ادریس آوردیم. استناد ابن ادریس به این حدیث قطعی است.

نکته آخر اینکه امام فرمود علامه حلی به حدیث استناد نکرده اند را گفتیم استناد علامه حلی هم ثابت است. به چند مورد اشاره کردیم. بالاتر از آن گفتیم گاهی مرحوم علامه حلی ادعای بلاخلاف یا اجماع میکنند در مسأله‌ای تعلیل می‌آورند چرا مسأله بلاخلاف است به جهت این روایت یعنی روایت دلیل بر اتفاق علما است. روایتی خواندیم علامه حکمی را به عنوان بلاخلاف ذکر میکند و برای این بلاخلاف استناد میکند بقوله علی الید ما أخذت حتی تؤدی. این نکات را ضمیمه کردیم و نتیجه گرفتیم استناد قدماء اصحاب به حدیث علی الید ثابت است لذا وثوق به صدور از این طریق پیدا میکنیم و عملاً دلیل بر قاعده ضمان ید دلیل لفظی است. حدیث علی الید ما أخذ حتی تؤدی.

مثال دوم: نهی النبی عن بیع الغرر

در کتاب الإجارة بررسی کردیم که در ابواب معاملات و عدم صحت معامله غرری تمسک میشود به حدیث نبوی نهی النبی عن بیع الغرر یا نهی النبی عن الغرر. آیا عدم صحت بیع غرری و سایر معاملات غرریه مستند به بناء عقلا است یا دلیل لفظی، مسأله خیلی تفاوت میکند، اگر کلمه غرر در دلیل معتبر آمده بود باید بحث کنیم غرر یعنی چه و محقق اصفهانی در حاشیه مکاسب در کتاب الإجارة بحث مبسوط لغوی دارد که غرر یعنی جهالت یا خطر، و آثار بسیاری دارد. مرحوم شیخ انصاری استناد به شهرت میکنند ممکن است گفته شود شهرت در آنجا شهرت روایی است که اشاره خواهیم کرد اما جمعی بر اساس شهرت عملیه و إفتاء قدما طبق این حدیث و در نتیجه وثوق به صدور حدیث را معتبر میدانند. ادامه بحث خواهد آمد

[1]. جلسه 37، مسلسل 729، چهارشنبه، 14.09.97.

[3]. کتاب البیع، (چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار)، ج 2، ص 372

[4]. کتاب البیع، ج 1، ص 376.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

در بررسی حدیث نبوی نهی النبی عن بیع الغرر بعضی می‌گویند اشتباه حدیث بین فریقین جابر ارسال سند است و بعضی از متأخران می‌گویند هر چند ضعیف السند است الا اینکه فقهاء در دهها مورد به این حدیث استناد کرده‌اند، لذا از احادیث مستنده معروفه است.

مرحوم خوئی می‌فرماید مضمون حدیث نهی النبی عن الغرر از مرسلات شیخ صدوق است و دلیلی بر اعتبارش نداریم. [2] مرحوم امام در موردی می‌فرماید قدما به این حدیث تمسک کرده‌اند. [3]

مرحوم نائینی می‌فرماید [4] این حدیث را مرحوم علامه مرسل نقل کرده است که نهی النبی عن الغرر، من احتمال می‌دهم کلمه بیع افتاده است، نهی النبی عن بیع الغرر بوده، مرحوم امام [5] به مرحوم نائینی اشکال میکنند در کتاب البیع که قبل از علامه شیخ طوسی در کتاب شرکت و کتاب ضمان به این دلیل استدلال کرده اند و معلوم است استدلال شیخ در کتاب شرکت و ضمان به نهی النبی عن بیع الغرر که نیست بلکه به نهی النبی عن الغرر است لذا این حدیث معتبر است.

اینکه بعضی متأخران مرحوم شیخ انصاری [6] و به تبع ایشان جمع دیگری استناد مشهور را به این روایت مبنای اعتبار دانسته‌اند و مدها حکم فقهی متفرع بر آن است یک فقیه نباید صرفا اعتماد کند به اینکه این جمع فرموده‌اند.

لذا هم حدیث نهی النبی عن الغرر هم نهی النبی عن بیع الغرر را بررسی می‌کنیم.

مرحوم خوئی می‌فرماید [7]: نهی النبی عن الغرر از مرسلات شیخ صدوق است و ظاهرا شیخ صدوق در کتبشان جز معانی الأخبار آن هم به این شکلی که بیان می‌کنیم این جمله را نیاورده‌اند. در معانی الأخبار با این سند نقل کرده اند که عن محمد بن هارون عن علی بن عبدالعزیز عن ابی عبید قاسم بن سلام بأسانید متصله الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی اخبار متفرقه أنه نهی عن المنابذة و الملامسة و بیع الحصة فنهی النبی عنها لأنها غرر کلها. از تعبیر لأنها غرر برداشت شده که پیامبر اکرم نهی از همه این بیوع را معلل به غرر کرده‌اند.

عرض می‌کنیم: مرحوم علامه مجلسی در بحار الأنوار [8] حدیث را از معانی الأخبار چنین نقل میکنند که "لأنها غدر کلها". بعد محقق بحار الأنوار در حاشیه اشاره میکند در یک نسخه آمده غرر کلها. سه نسخه معتمد از معانی الأخبار "لأنها غرر کلها" است. لذا اینکه غدر باشد خیلی محل اعتماد نیست.

بعض محققان اینگونه اشکال می‌کنند که سند این حدیث ضعیف است محمد بن هارون هر چند از مشایخ شیخ صدوق است توثیق ندارد و ابن عبدالعزیز مردد است و قاسم بن سلام مجهول است لذا نمیتوانیم احراز کنیم این جمله از حضرت است.

اشکال ما این است که هم صاحب وسائل [9] هم جمعی از محققان [10] لأنها غرر کلها را قول پیامبر دانسته اند و گفته اند حدیث است اما سندا ضعیف است به نظر ما این جمله حدیث نیست بلکه از شیخ صدوق است. به این دلیل که شیخ صدوق هر مقطعی از این مناهی را که نقل می‌کنند یک توضیحی ارائه می‌دهند که نهی عن المنابذة و الملامسة و بیع الحصة ففی کل واحدة منها قولان و در پایان می‌گویند فنهی

النبي عنها لأنها غرر كلها. [11] این جمله اصلاً حدیث نیست که استفاده کنیم نهی النبي عن الغرر مانند مرحوم خوئی بگوییم از مرسلات صدوق است بعد اشکال کرده اند مرسلات صدوق حجت نیست. پس چنین مرسله‌ای از شیخ صدوق نداریم.

از جهت دیگر گفته می‌شود نهی النبي عن الغرر را اصحاب به عنوان یک حدیث نبوی پذیرفته‌اند و فتوای اصحاب طبق آن وثوق به صدور می‌آورد.

عرض می‌کنیم: قبل از شیخ طوسی کلامی که اثبات کند اصحاب به نهی النبي عن الغرر اعتماد داشته‌اند پیدا نکردیم. اما از زمان شیخ طوسی استناد به این کلیشه زیاد است، در ضمان مجهول شیخ طوسی می‌فرماید صحیح نیست دلیلنا ما روی عن النبي انه نهی عن الغرر. [12] در بحث شرکت برخی از اقسام شرکت مانند مفاوضه [13] و شركة الأبدان [14] می‌فرمایند باطل است زیرا نهی النبي عن الغرر. بعد از شیخ طوسی هم استناد به این حدیث وجود دارد، ابن زهره [15] و دیگران تا زمان ابن ادریس [16] به حدیث استناد می‌کنند، ابن ادریس در مباحثی مانند شرکت و اجاره اگر دچار جهالت شود می‌فرماید موجب غرر است و نهی النبي عن الغرر. تا زمان علامه حلی همین کیفیت ادامه دارد و مرحوم علامه حلی در موارد معتناهی [17] مانند اجاره، مساقاة، رهن و جعالة اگر این عقود از سوی عوضین دچار جهالت شود می‌فرماید این عقد غرری است و نهی النبي عن الغرر. این گزارشگری موجود.

سؤال: آیا اعتماد علما که موجب وثوق به صدور باشد برای ما ثابت است یا نه؟

کلام ما این است که به حکم قرائنی از این گزارشگری‌ها بر خلاف برداشت امام و بعضی دیگر که مشهور به نهی النبي عن الغرر فتوا داده‌اند و ادعای وثوق به صدور می‌کنند به نظر ما ابداً چنین نیست، اولاً قبل از شیخ طوسی که دوره مهمی است و قرائن پیرامونی روایات وجود داشته پیدا نکردیم احدی از اصحاب استناد به نهی النبي عن الغرر کند. ثانیاً: نه در کتب روایی شیعه و نه در کتب روایی اهل سنت مسنداً أو مرسلاتاً روایتی تحت عنوان نهی النبي عن الغرر نداریم تنها یک تعلیل است در مسند احمد حنبل که ظاهراً تعلیل از عبدالله بن عمر است نه پیامبر و یک تعلیل در معانی الأخبار است که ظاهرش این است که کلام شیخ صدوق است نه پیامبر.

ثالثاً: بعضی قرائن هست که به نظر ما شیخ طوسی ابن ادریس و علامه حلی از نهی النبي عن بیع الغرر به تنقیح مناط استفاده کرده‌اند که نهی النبي شامل مطلق غرر است هر چند در غیر بیع، نه اینکه روایتی از پیامبر باشد که نهی النبي عن الغرر. وقتی که تنقیح مناط باشد باید فقیه خودش بررسی کند. نهایتاً لا اقل من الاحتمال. شواهد بر این مدعا این است که در کتاب شرکت شیخ طوسی در چند مسأله بطلان شرکت را به جهت جهالت که موجب غرر میشود استدلال می‌کنند شرکت باطل است چون نهی النبي عن بیع الغرر و هذا غرر، اگر شیخ طوسی روایتی داشت که نهی النبي عن الغرر بهتر بود در کتاب الشركة به آن تمسک کند. در جای دیگر در همین بحث شرکت فتوا به بطلان می‌دهند در مسأله ای زیرا نهی النبي عن بیع الغرر و هذا غرر. باز در مورد سوم در شرکت غرری می‌فرمایند باطل است زیرا نهی النبي عن بیع الغرر و هذا غرر تمسک می‌کنند.

مرحوم ابن ادریس در کتاب الإجارة می‌فرماید لاتصح و لا تتعقد الإجارة اذا كان مجهولاً جزافاً، بعد ضمن ادله می‌فرمایند نهی النبي عن الغرر و الجزاف و هذا غرر و جزاف. [18]

به روایات مراجعه کنید که ترکیب این دو کنار هم فقط در بیع آمده در مناهی النبي که نهی النبي عن بیع الغرر و بیع الجزاف از اینکه این دو را کنار یکدیگر می‌آورد و در جای دیگر نیامده قرینه است که همان بوده است.

مرحوم علامه در بیع الطیر فی الهواء می‌فرمایند [20] لایصح فی المملوک و غیره لأنه فی المملوک و غیره غرر و قد نهی النبي عن الغرر. ظاهرش اطلاق دارد بعد اضافه می‌کنند و فُسِّر بأنه بیع السمک فی الماء و الطیر فی الهواء. پس تفسیر شده به بیع.

لذا از ترکیب این سه نکته نتیجه می‌گیریم اولاً روایتی هر چند مرسل که نهی النبي عن الغرر نداریم عند الفریقین. قبل از شیخ طوسی استناد به این حدیث نیست و استناد بعضی مانند شیخ طوسی و علامه حلی مطمئناً و ابن ادریس علی احتمال به نهی النبي عن بیع الغرر است و تنقیح مناط کرده اند در بیان نهی النبي عن الغرر لذا به نظر ما نهی النبي عن الغرر اینکه یک محقق حفظه الله تعبیر کرده به ضعیف بودن سند ثبت العرش ثم انقش. لذا نهی النبي عن الغرر اصلاً حدیثی نیست تا اعتماد مشهور را به آن ثابت کنیم.

بله نهی النبي عن بیع الغرر به نظر ما قاعده وثوق به صدور در آن تمام است. روایت مناهی النبي بین الشیعه و اهل السنة آمده که نهی النبي عن بیع الغرر، قبل شیخ طوسی استناد هست و شیخ طوسی استناد می‌کند گاهی منحصر و گاهی در کنار دلیل دیگر به آن. ابن ادریس فراوان استناد می‌کند گاهی تعبیر می‌کند از أدله قاطعه است و در مواردی خبر واحد صحیح داریم که به خاطر نهی النبي عن بیع

الغرر از حدیث صحیح السند دست بر میدارند.[21] علامه و فخر المحققین استناد میکند و اولین مخالف در مسأله مقدس اردبیلی در مجمع الفائدة هستند که می‌فرمایند: ان سند نهیه صلی الله علیه و آله عن بیع الغرر غیر ظاهر.[22]

اما افتاء اصحاب طبق حدیث نهی النبی عن بیع الغرر مسلم است لذا حدیث معتبر است. البته اینکه میتوانیم سایر قراردادها به بیع ملحق کنیم یا نه باید هر قراردادی جداگانه بررسی شود.

[1]. جلسه 38، مسلسل 730، شنبه، 97.09.17.

[2]. مصباح الفقاهة، ج 5، ص 256: فلا شبهة فی ضعفه لكونه نبویاً الا انه اشتهر الاستدلال به فی المسألة و علیه فان كانت الشهرة مستندة الى الحدیث و قلنا بكونها جابرة لضعف السند فيها و آلا فلا يمكن الاستدلال به و إثبات كل من الصغرى و الكبرى مشکل جداً.

ج 5، ص 7: نهی النبی عن بیع الغرر أو الغرر كما فی مرسله العلامة.

در موسوعه ج 30، ص 34 ذیل کتاب الإجارة هم مطلبی دارند که در ادامه جزوه آمده است.

[3]. کتاب البیع، ج 3، ص 292: كما قال الشيخ الأعظم: إن الظاهر اتفاق أصحابنا على الاستدلال به «2»، و يظهر من السيد فی محکي «الانتصار» اتفاق العامة على الاستدلال به للمطلوب

ج 3، ص 339: قد يتوهم: أن أول من استند إلى المرسل الثانية - أي نهی النبی (صلى الله علیه و آله و سلم) عن الغرر هو العلامة «1»، و لم يسبقه غيره، و أن ما ذكره ليس غير

نهی النبی (صلى الله علیه و آله و سلم) عن بیع الغرر و إنما أسقط البیع عنه. و فيه: أن ذلك ناشئ من قلة التتبع؛ فإن شيخ الطائفة فی «الخلافة» فی کتاب البیع مسألة «245» تمسک بالنبوی الأول. و فی کتاب الضمان مسألة «13» و فی کتاب الشركة مسألة «6» «3» تمسک بالنبوی الثاني. و کذا ابن زهرة فی کتاب الشركة تمسک به و معلوم أن الشركة و الضمان غير مشمولين للنبوی الأول.

[4]. المكاسب و البیع، ج 2، ص 467: فقد ذكره العلامة مرسلًا و هو متفرد بنقله و يحتمل قويا وقوع السقط فی نسخه بإسقاط كلمة البیع فلا اعتماد به

[5]. عبارت مرحوم امام در پاورقی قبل نقل از ایشان گذشت.

[6]. کتاب المكاسب (چاپ مجمع الفکر)، ج 4، ص 174: اشتهار الخبر بين الخاصة و العامة يجبر إرساله.

[7]. موسوعه مرحوم خوئی، ج 30، ص 34 (ذیل کتاب الإجارة): أما حدیث نهیه (صلى الله علیه و آله) عن الغرر الذی ذكره الشهيد و کذا الشيخ فی الخلاف فی کتاب الشركة «2» فيمكن أن يكون نظرهما فی ذلك إلى روايتين:

إحدهما: وردت من طرق العامة، و هي التي رواها أحمد فی مسنده «3» من أن النبی (صلى الله علیه و آله) نهی عن بیع السمک فی الماء لأنه غرر.

حيث يظهر من التعليل أن النهی قد تعلق بالغرر على سبيل الإطلاق، و أن التطبيق على البیع من باب تطبيق الكبرى على الصغرى، فيصح أن يقال: إنه (صلى الله علیه و آله) نهی عن الغرر مطلقاً و إن كان مورده هو البیع.

و الثانية: وردت من طرفنا، و هي التي رواها الصدوق فی معاني الأخبار بإسناد متصل إلى النبی (صلى الله علیه و آله) أنه نهی عن المناذرة و الملامسة و بیع الحماة إلى أن قال: و هذه بیوع كان أهل الجاهلية يتبايعونها فنهی رسول الله (صلى الله علیه و آله) عنها لأنها غرر كلها.

لدلالة التعليل عليه بالتقريب المتقدم. و على الجملة: فتصح مقالة الشهيد من أن النبی (صلى الله علیه و آله) نهی عن الغرر استناداً إلى هاتين الروایتين، غير أن سنديهما ضعيف

[8]. بحار الأنوار، ج 100، ص 80

[9]. وسائل الشيعة، ج 17، ص 358.

[10]. موسوعه مرحوم خوئی، ج 30، ص 34. عبارتشان در پاورقی های قبل اشاره شد.

[11]. معاني الأخبار، ص 278.

[12]. کتاب الخلاف، ضمان مجهول، ج 3، ص 319.

[13]. کتاب الخلاف، شركة مفاوضة، ج 3، ص 330: شركة المفاوضة باطلة.... قال صاحب إصلاح المنطق: شركة المفاوضة: أن يكون مالهما من كل شيء يملكانه بينهما... موجباتها فهو أن يشارك كل واحد منهما صاحبه فيما يكتسبه، قل ذلك أو أكثر، ... و أيضا روى عنه عليه السلام أنه «نهی عن الغرر» و هذا غرر.

[14]. کتاب الخلاف، ج 3، ص 330: شركة الأبدان عندنا باطلة و هي أن يشترك الصانعان على أن ما يرتفع لهما من كسبهما فهو بينهما على حسب شرطهما، سواء كانا متفقين الصنعة كالنجارين و الخبازين، أو مختلفين الصنعة كالنجار و الخباز ... دليلنا: إجماع الفرقة و أخبارهم ... أيضا نهى النبي صلى الله عليه و آله عن بيع الغرر و هذا غرر، بدلالة أن كل واحد منهما لا يدري أي كسب صاحبه شيئا أم لا يكسب، و كم مقدار ما يكسبه.

[15]. غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع، ص: 264

[16] السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، ج 2، ص: 77، 358، 359.

[17]. تذكرة الفقهاء، ج 10، ص 95. مختلف الشيعة في أحكام الشريعة، ج 5، ص: 245

[18]. سرائر، ج 2، ص 459.

[20]. تذكرة الفقهاء، ج 10، ص 51.

[21]. سرائر، ج 2، ص 322 ذيل بحث بيع لبن في الضرع: و الأقوى عندى المنع من ذلك كله، لأنه غرر، و بيع مجهول، و الرسول عليه السلام، نهى عن بيع الغرر، فمن أثبت ذلك عقدا «1» يحتاج إلى دليل شرعي، و الذي ورد فيه، أخبار آحاد شاذ، و قد بينا أن أخبار الآحاد عند أصحابنا، لا توجب علما و لا عملا، و الواجب على المفتي الرجوع في صحة الفتوى، إلى الأدلة القاطعة.

[22]. مجمع الفائدة و البرهان، ج 8، ص 174.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

یکی از طرق وثوق به صدور شهرت عملیه بر طبق روایت بود که به برخی مواردش اشاره کردیم.

باید توجه داشت با نگاه‌های دیگری هم می‌توان به همین نتیجه شهرت عملیه رسید. در مباحث فقهی اشاره کرده‌ایم که حدیث رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم أو حتی یبلغ، در موارد انبوهی در احکام شرعیه و سرتاسر فقه به این حدیث تمسک می‌شود، زیرا در جای خودش ثابت شده چون انبعاث صبی غیر ممیز در برابر تکلیف مولا ممکن نیست لذا شمول بعث و تکلیف مولا نسبت به او ثبوتا قبیح است یا استحاله عرضی یا ذاتی دارد، لکن بعث به صبی ممیز ثبوتا هیچ استحاله ای ندارد نه ذاتی نه عرضی.

از جهت دیگر چون خطابات و أدله شرعیه امکان دارد ثبوتا شامل صبی ممیز بشود، اثباتا هم اطلاق و عموم أدله او را دربر می‌گیرد مثل اُقیموا الصلاة، یا لله علی الناس حج البيت، این ناس شامل صبی ممیز میشود.

نتیجه اینکه صبی غیر ممیز تخصصا از تحت أدله شرعیه خارج است اما برای اخراج صبی ممیز از تحت تکالیف و أدله شرعیه نیاز به مقید و مخصص داریم، حال بحث این است که در موارد خاص دلیل داریم گفته می‌شود فلان عمل مثلا حج بر صبی ممیز واجب نیست اما بحث این است که آیا دلیل عامی داریم که صبی ممیز را از مطلق تکالیف مستثنی کند گویا یک قاعده کلی باشد که همه تکالیف شرعی از صبی ممیز رفع شده است. در فقه گفته می‌شود حدیث نبوی داریم که رفع القلم عن ثلاثة عن الصبی حتی یبلغ أو یحتلم. مرحوم خوئی [3] اشکال میکنند که این حدیث سندش صحیح نیست لذا ما اطمینان نداریم چنین کلیشه و قاعده‌ای از نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم صادر شده باشد لذا نمی‌توان به رفع القلم عن الصبی تمسک نمود.

ما در فقه اینگونه بررسی کردیم و گفتیم از جهتی عدم صحت سند فی الجمله در مجامیع شیعه ثابت است چون حدیث به چهار طریق نقل شده در خصوص مجنون پنج طریق است، طریق اول که در وسائل الشیعة ابواب مقدمات عبادات، باب چهارم، حدیث 12 آمده موثقه عمار ساباطی است، با مفهوم شرط هم از موثقه میتوان استفاده کرد که فإن لم یحتلم لم یجر علیه القلم، لکن موثقه عمار حاوی چند حکم است

که مخالف با اجماع بلکه بعضا مخالف ضرورت فقه شیعه است از جمله تساوی بلوغ بین دختر و پسر، که اجماع بلکه ضرورت فقه قائم بر خلاف این حدیث است، لذا این موثق مورد اعراض اصحاب است و به تعارض هم ساقط می‌شود، تفکیک در حجیت هم در این موثق معنا ندارد هر چند در جاهای دیگر قبول داریم زیرا اینجا احکام پیوسته به هم بیان شده است.

پس این موثق ساقط از حجیت است. طرق دیگری که مضمونش رفع قلم عن الصبی است از خصال شیخ صدوق نقل شده چند راوی مجهول در آن است از کتاب فضائل الأشهر الثلاثة از شیخ صدوق نقل شده هر چند بحث کردیم گفتیم استناد کتاب به شیخ صدوق مسلم است هر چند مرحوم نجاشی این کتاب را در نام کتابهای ایشان ذکر نکرده و نسخه خطی این کتاب اجازات کثیری از علما بر آن هست لذا انتساب صحیح است لکن در سند عدة مجاهیل است مانند سلیمان بن حفص مروزی لذا سند قابل استدلال نیست. طریق چهارم در قرب الإسناد حمیری است که در سندش وهب بن وهب است که اکذب البریة بوده. لذا از نظر سند نگاه مرحوم خوئی را قبول داریم که حدیث اعتبار سندی ندارد لکن ما به حکم بعض القرائن اثبات کردیم وثوق به صدور حدیث را که قرینه دوم مانند شهرت عملیه میشود، به دو قرینه اشاره میکنیم:

قرینه اول: این حدیث وارد شده ذیل قضیه ای که تنقیص خلیفه دوم و فضیلت حضرت امیر علیه السلام است که خلیفه حکم کرده بود به رجم زن مجنونی که زنا کرده بود، روایات مختلف و زیادی در مجامیع اهل سنت ذکر شده حضرت امیر قبل رجم یا در حین رجم مانع اجراء حکم شدند و فرمودند پیامبر فرموده رفع القلم عن ثلاثة عن المجنون حتى يفيق و عن الصبی حتى يبلغ. گفتیم دأب روات اهل سنت بر این است که روایات تنقیص خلفا را یا اسقاط می‌کنند یا تحریف می‌کنند. نسبت به این روایت انبوه نقلها در مجامیع اهل سنت موجود است و یکی از مصادیق مهم لو لا علی لهلك فلان، همین جا است.

قرینه دوم: ابن ادريس که عمل به خبر واحد را هر چند روات آن عدل امامی باشند قبول ندارد و انکار میکند دهها مورد میگوید لأعرج بخبر الواحد فهل هدم الإسلام إلا هو. [5] گاهی میگوید: الواجب الأخذ بالأدلة القاطعة للأعذار، و ترك أخبار الأحاد التي لا توجب علما و لا عملا، فإنه أسلم للديانة، لأن الله تعالى، ما كلفنا إلا الأخذ بالأدلة، و ترك ما عداها. [6]

در جواب کلامی از شیخ طوسی که میگوید هذه رواية اصحابنا ایشان میگویند اینگونه نیست که اصحاب، اجماع بر قبول آن داشته باشند. ایشان در کتاب الطلاق و عتق سرائر در این بحث که آیا طلاق صبی ده ساله یا عتق او نافذ است یا نه؟ شیخ طوسی در یک قول قائل به نفوذ میشود و به خبر واحدی استدلال میکنند مرحوم ابن ادريس می‌فرماید: و قد روی انه إذا اتى على الغلام عشر سنين، كان عتقه و صدقته جائزا إذا كان على جهة المعروف، أوردها في نهاية شيخنا إيرادا لا اعتقادا لانه لا دليل على صحة العمل بها، لأنها مخالفة لأصول المذهب، لكونها لا دليل عليها من كتاب، و لا سنة مقطوع بها، و لا إجماع منعقد، و الأصل نفى الأحكام الشرعية، و ثبوتها يحتاج إلى أدلة شرعية، و قول الرسول عليه السلام المجمع عليه، يؤيد ما قلناه، و هو «رفع القلم عن ثلاث» و ذكر الصبی من جملة الثلاث.

ابن ادريس ثقه است و ادعای اجماع میکند بر اعتبار حدیث رفع قلم لذا این دو قرینه را وقتی ضمیمه میکنیم نسبت به حدیث رفع القلم عن الصبی وثوق به صدور پیدا می‌کنیم.

مورد دوم: شهرت روائی

در بعض کلمات فقهی گفته میشود شهرت روایی هم موجب وثوق به صدور است یعنی همین که روایتی را جمعی از مؤلفان و روات در کتبشان ذکر کنند هر چند سند ضعیف باشد وثوق به صدور پیدا میکنیم. گاهی در عبارات مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه می‌آورند که این روایت را مشایخ ثلاثة در کتب اربعه آورده اند. [8]

به نظر ما صرف شهرت روایی تا به حد تواتر نرسد موجب وثوق به صدور نمی‌شود، بله شهرت روائیه را در باب تعارض به تفصیل بررسی کرده‌ایم و از مرجحات أحد المتعارضین بر دیگری است و توضیح داده‌ایم خذ بما اشتهر بین اصحابک مقصود شهرت فتوائیه نیست که جمعی از اعلام قائل اند بلکه مقصود شهرت روائیه است. لذا اگر دو خبر تعارض کردند أحد الخبرین بین الأصحاب شهرت روائیه داشت به پنج یا شش سند نقل شده بود روایت دیگر در مقابل او شاذ و با یکی دو سند بود، شهرت روایی مرجح اخذ الخبرین بر دیگری است مع ذلک اینجا اشاره میکنیم اگر کسی شهرت روایی را هم قبول داشته باشد به عنوان وثوق به صدور حتما باید فحص کند خودش و اکتفا نکند به نقل شهرت روائی از سوی دیگران. مثالی در فقه بیان کرده ایم که روایتی در مجامیع ما نقل میشود من بذل دینه فاقتلوه. این روایت را جمعی با تمسک به شهرت روایی و جمعی با تمسک به شهرت عملی اعتبار دادند ما بررسی کردیم که قبل از شیخ طوسی هیچ

ذکری از این روایت و اعتماد به آن نیست شیخ طوسی در خلاف مواردی را ذکر میکند برای اسکات خصم است، یک مورد دارد ممکن است استدلال شیخ اعتماد به آن باشد که تأمل دارد، می‌فرماید: دلیلنا اجماع الفرقه و ایضا قوله من بدل دینه فاقتلوه. [10] ابن زهره میگوید: و یحتج علی المخالف بما روه من قوله من بدل دینه فاقتلوه. [11] علامه خودشان استناد نمیکنند برای استناد شافعی و دیگر از اهل سنت به این حدیث اشاره میکنند. [12] بعد از علامه هم میشود گفت از آغاز توسط شهید اول بوده که گویا اعتماد به این روایت مطرح شده شهید اول در دروس می‌فرماید: وجوب القتل ان کان رجلاً مولوداً علی فطرة الإسلام لقوله صلی الله علیه و آله و سلم من بدل دینه فاقتلوه. [13] در غایة المراد می‌فرماید: لقوله من بدل دینه فاقتلوه. [14] در شرح لمعه [15] همینطور در مسالک [16]، محقق ثانی می‌فرماید: و اظهر منه دلالة قوله علیه السلام من بدل دینه فاقتلوه. [17]

حدیث در مجامیع شیعه نیست در المقنع شیخ صدوق که عناوینش متخذ از روایات است در مرتد میگوید: اعلم أنّ کلّ مسلم ابن مسلم إذا ارتدّ عن الإسلام وجد محمّداً صلی الله علیه و آله و سلم نبوّته و کذبّه، فإنّ دمه مباح لكلّ من سمع ذلك منه. [18] به وجود اشاره میکنند که کلی معنا دارد نه مطلق من بدل دینه فاقتلوه.

از طرف دیگر اعتماد به این حدیث قبل از شهید اول ثابت نیست لذا نه شهرت روایی نه شهرت عملی این روایت برای فقیه ثابت نیست لذا شهرت روایی کبرویا هم وثوق به صدور نمیآورد و اگر کسی بخواهد صغروی اثبات کند باید دقت و تحقیق کند.

[1]. جلسه 39، مسلسل 731، یکشنبه، 97.09.18.

[3]. مقرر: البته مرحوم خوئی در موارد متعددی به این حدیث استدلال می‌کنند و قبول دارند البته شاید مقصود استاد فقیه دیگر یا عدول از مبنا باشد که باید سؤال نمود. مثلاً ایشان در موسوعه، ج 24، ص 362 می‌فرماید: ربّما یستدلّ له بحديث: «رفع القلم عن الصبی حتی یحتلم و عن المجنون حتی یفیک»، الوارد بطرق عديدة و أسانید مختلفة و إن لم یکن المعتبر منها إلّا رواية واحدة.

[5]. سرائر، ج 1، ص 51: فعلى الأدلة المتقدمة أعمل، و بها آخذ و أفتی و أدين الله تعالى، و لا ألتفت إلى سواد مسطور، و قول بعيد عن الحقّ مهجور، و لا أقلد إلا الدلیل الواضح، و البرهان اللائح، و لا أعزّج الى أخبار الآحاد، فهل هدم الإسلام إلا هی،

[6]. سرائر، ج 2، ص 422.

[8]. مصباح الفقیه، موارد متعددی است از جمله ج 14، ص 257.

[10]. کتاب الخلاف، ج 5، ص 354.

[11]. غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع، ص: 380

[12]. تذکرة الفقهاء، ج 9، ص 278.

[13]. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة، ج 2، ص: 52

[14]. غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد، ج 1، ص 499؛ ج 4، ص 292.

[15]. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، موارد متعدد از جمله ج 9، ص 337.

[16]. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، موارد متعدد از جمله ج 13، ص: 34

[17]. جامع المقاصد فی شرح القواعد، ج 3، ص: 480

[18]. المقنع، ص 474.

بسم الله الرحمن الرحيم [1]

مورد سوم: وثوق مضمونی

گاهی با وجود ضعف سند ممکن است محتوا به شکلی باشد که قابل صدور از غیر معصوم نیست. فقها و اصولیان طی مباحثشان به این نکته اشاره و استدلال می‌کنند اما ضابطه‌ای هم بیان نمی‌کنند.

مثال: یکی از اعلام حفظه الله روایتی که مستند قاعده میسور است که إذا أمرتكم بشيء فأتوا منه ما استطعتم. می‌فرمایند سندا ضعیف است اما وثوق به صدور داریم زیرا جمله‌ای به این زیبایی و پر محتوایی را غیر معصوم نمیتواند بگوید. مرحوم امام در حدیث علی الید ما أخذت حتی تؤدی می‌فرمایند [2] صدور این جمله از سمره بن جندب بعید است. جالب است که گاهی نسبت به یک حدیث دو فقیه از اتباع یک مکتب در وثوق مضمونی علی طرفی النقیض هستند یکی از تلامذه مرحوم خوئی رحمه الله صحیحه علی بن مهزیار را در بحث خمس می‌فرمایند [3] اضطراب در متن دارد و معصوم اینگونه سخن نمی‌گوید، اما تلمیذ دیگر مرحوم خوئی حفظه الله می‌فرماید محتوای صحیحه علی بن مهزیار به گونه‌ای فروع خمس را بیان می‌کند که غیر معصوم نمی‌تواند بیان کند.

پس تمسک به وثوق مضمونی بر اساس ضابطه نبوده و گویا به استحسان شخصی اعتماد شده. البته اطمینان و وثوق شخصی برای خود فرد حجت است و محل اشکال نیست.

عرض می‌کنیم فعلا سه معیار برای وثوق مضمونی بیان می‌کنیم هر چند قبلا هم اشاراتی پراکنده در مطالب داشته‌ایم:

معیار اول: اگر محتوای یک حدیث از نظر قواعد علمی اطمینانی امروز ثابت شده بود و از جهت دیگر ما اطمینان داشتیم در زمان صدور این روایات یا اول زمانی که حدیث به دست ما رسیده و راوی نقل کرده استحاله عادی دارد که بشر غیر متصل به وحی بتواند به این مضمون برسد، این علامت وثوق به صدور است.

مثال: مرسله‌ای است که مرحوم شهید در مسالک [6] نقل می‌کنند روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال لا تنكحوا القرابة القريبة فإن الولد یخرج ضاویاً ای نحیفا. در این صد و خورده ای سال اخیر پیشرفت گسترده علم ژنتیک و دانش داده های زیستی از والدین به فرزند در این 180 سال اخیر پیشرفت کرده و نسبت به ازدواج فامیلی هم مطالب گسترده ای این علم عن اطمینان امروز مطرح میکند. همچنین مانند این عبارت از ادعیه صحیفه سجادیه که: "و أمزج میاهم بالوباء" که در دهه‌های اخیر پرفسور کخ کشف کرد که میکروب وباء از طریق آب انتقال پیدا می‌کند.

معیار دوم: گاهی روایات از نظر فصاحت و بلاغت و محتوا به شکلی است که متخصصان فن شهادت می‌دهند انسان عادی این محتوای بلند را نمی‌تواند ارائه دهد، باز از این شهادات وثوق به صدور پیدا می‌کنیم که این جمله و روایت و خطبه از معصوم صادر شده است.

ذیل خطبه 216 نهج البلاغه حضرت امیر خطبه جالب عجیبی است: ومن کلام له علیه السلام قاله بعد تلاوته (أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ) يَا لَهُ مَرَامًا مَا أَبْعَدَهُ وَزُورًا مَا أَغْفَلَهُ وَخَطَرًا مَا أَفْظَعَهُ لَقَدْ اسْتَخْلَوْا مِنْهُمْ أَيُّ مُذَكِّرٍ وَتَنَاشَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ أَقْبِمَصَارِعَ آبَائِهِمْ يَفْخَرُونَ أَنَّهُمْ بَعْدِيذِ الْهَلْكِ يَتَكَاثَرُونَ ... ابن ابی الحدید که متکلم بحاث مناظر، اصولی و ادیب ادب عربی است در ادب عربی مثل او کم داریم اگر دقت او را می‌خواهید بفهمید قصائد سبع علویات را که در نوجوانی سروده و کتاب دیگرش که بر قله ادب عربی است کتاب الفلک الدائر علی المثل السائر او را مطالعه کنید که این کتاب را ظرف پانزده روز در نقد کتاب المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر از ابن اثیر جزی است.

ابن ابی الحدید ذیل خطبه می‌گوید [10] وینبغی لو اجتمع فصحاء العرب قاطبة فی مجلس وتلی علیهم أن یسجدوا له کما سجد الشعراء لقول عدی بن الرقاع "قلم أصاب من الدواة مداها" . فلما قیل لهم فی ذلک قالوا انا نعرف مواضع السجود فی الشعر کما نعرفون مواضع السجود فی القرآن وانی لأطیل التعجب من رجل یخطب فی الحرب بکلام یدل علی أن طبعه مناسب لطباع الأسود والنمور وأمثالهما من السباع الضارية ثم یخطب فی ذلک الموقف بعینه إذا أراد الموعظة بکلام یدل علی أن طبعه مشاكل لطباع الرهبان لابس المسوح الذین لم یأکلوا لحما ولم یریقوا دما فتارة یشبهون بسطام بن قیس الشیبانی وعتیبة ابن الحارث الیربوعی وعامر بن الطفیل العامری وتارة یشبهون سقراط الجبر الیونانی ویوحنا المعمدان الإسرائیلی والمسیح بن مریم الإلهی . وأقسم بمن تقسم الأمم کلبا به لقد قرأت هذه الخطبة منذ خمسين سنة والی الان أكثر من الف مرة ما قرأتها قط الا وأحدثت عندی روعة وخوفا وعظما وأثرت فی قلبی وجیبا وفی أعضائی رعدة ولا تأملتها الا وذاکرت الموتی من أهلی وأقاربی وأرباب ودی وخیلت فی نفسی فقال إنی انا ذلک الشخص الذی وصف علیه السلام حاله وکم قد قال الواقظون والخطباء والفصحاء فی هذا المعنی وکم وقفت علی ما قالوه وتکرر وقوفی علیه فلم أجد لشيء منه مثل تأثير هذا الکلام فی نفسی فاما أن یشبه ذلک لعقیدتی فی قائله أو کانت نية القائل صالحة ویقینه کان ثابتا وإخلاصه کان محضا خالصا فکان تأثير قوله فی النفوس أعظم وسریان موعظته فی القلوب أبلغ.

همینجا توجه شود که ما در مواردی بعضی از خطب نهج البلاغه و بعضی از ادعیه صحیفه سجادیه و رساله حقوق امام زین العابدین علیه السلام و نامه حضرت امیر به مالک اشتر، معیار اول و دوم را ترکیب می‌کنیم برای وثوق به صدور اینها.

معیار سوم: بعض روایات هر چند سنداً دچار اشکال باشد لکن قواعد کلی قطعی که از شریعت استفاده میکنیم و عرضه این حدیث بر آن قاعده کلی گاهی وثوق به صدور می‌آورد و گاهی هم تضعیف حدیث میشود. در عقائد بسیار از این موارد داریم، ما اصول کلی برهانی در عقائد داریم اگر حدیثی هر چند سند ضعیف باشد اما تطابق اطمینانی با این اصول کلی داشت وثوق به صدور می‌آورد برای ما. اگر حدیثی سندش صحیح و با این اصول کلیه قطعیه در تخالف بود سلب اعتماد نسبت به آن حدیث میشود مصادیقی را در عقائد و فقه برای این معیار سوم داریم که به مناسبت‌هایی هر چند در بحث‌های پنج شنبه بیان میکنیم.

به نظر ما وثوق مضمونی با این سه نکته ای که اشاره شد و با توجه به جوانبش ممکن است برای فقیه پیدا شود و الا صرف ادعای اینکه این محتوا و مضمون لایصدر من غیر المعصوم بدون اینکه به یکی از این سه نکته برگردد به نظر ما قابل پذیرش نیست.

بحث وثوق را تمامش میکنیم و برمیگردیم به اصل بحث حجیت خبر واحد ثقه از روایات. (استاد در جلسه شنبه هفته بعد (سه جلسه بعد) نکاتی در متمیم بحث وثوق به صدور بیان فرمودند)

[1]. جلسه 40، مسلسل 732، دوشنبه، 19.09.97.

[2]. کتاب البیع، ج 1، ص 376: ولعل من مجموع ذلک ، ومن اشتباهه بین العامة قديماً ، علی ما یظهر من علم الهدی رحمه الله ومن إتقان متنه وفصاحته بما یورث قوّة الاحتمال بأنّه من

کلمات رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ، لا سمره بن جندب وأشباهه ، ربّما یحصل الوثوق بصدوره.

[3]. المرتقی إلى الفقه الأرقی - کتاب الخمس، ص: 33 و أما مکاتبة علی بن مهزیار، فهي و ان كانت بحسب السند صحیحة، إلا انها بحسب المتن مضطربة جداً، بحد اوجب الاطمینان الشخصی بعدم صدورها من المعصوم علیه السلام و إلیک فقرات منها کشاهد صدق علی ما ادعیناه.

[6]. مسالک الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام، ج 7، ص: 15؛ همچنین قبل از ایشان علامه حلی در تذکرة الفقهاء چاپ قدیم، ج 2، ص 569 آورده‌اند. البته حدیث در بعضی از منابع اهل سنت آمده است.

[10]. شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج 11، ص 153: وينبغي لو اجتمع فصحاء العرب قاطبة في مجلس وتلى عليهم أن يسجدوا له كما سجد الشعراء لقول عدی بن الرقاع * قلم أصاب من الدواة مدادها (1) * . فلما قيل لهم في ذلك قالوا انا نعرف مواضع السجود في الشعر كما تعرفون مواضع السجود في القرآن وإنی لأطيل التعجب من رجل یخطب في الحرب بكلام يدل علی أن طبعه مناسب لطباع الأسود والنمور وأمثالهما من السباع الضارية ثم یخطب في ذلك الموقف بعینه إذا أراد الموعظة بكلام يدل علی أن طبعه مشاكل لطباع الرهبان لابس المسوح الذين لم یأكلوا لحماً ولم یريقوا دماً فتارة یكون في صورة بسطام بن قیس الشیبانی وعتیبة ابن الحارث الیربوعي وعامر بن الطفیل العامری وتارة یكون في صورة سقراط الحبر الیونانی ویوحنا المعمدان الإسرائیلی والمسیح بن مریم الإلهی . وأقسم بمن تقسم الأمم كلها به لقد قرأت هذه الخطبة منذ خمسين سنة والی الان أكثر من الف مرة ما قرأتها قط الا وأحدثت عندي روعة وخوفا وعظة وأثرت في قلبي وجیبا وفي أعزائی رعدة ولا تأملتھا الا وذكرت الموتی من أهلی وأقاربی وأرباب ودي وخيلت في نفسی فقال إنی انا ذلک الشخص الذی وصف علیه السلام حاله وكم قد قال الواعظون والخطباء والفصحاء في هذا المعنى وكم وقفت علی ما قالوه وتكرر وقوفی علیه فلم أجد لشئ منه مثل تأثير هذا الکلام في نفسی فاما أن یكون ذلک لعقیدتی في قائله أو كانت نية القائل صالحة ویقینه کان ثابتاً وإخلاصه کان محضاً خالصاً فكان تأثير قوله في النفوس أعظم وسريان موعظته في القلوب أبلغ.